



درباره

«آنچه در پی می‌خوانید بیانات شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی (ره) نماینده فقید حضرت امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که در جمع نخستین گروه از آزادگان ایراد شده است. آن عالم مجاهد، خود از یاران و شاگردان دیرین امام راحل و مبارزین پر سابقه نهضت اسلامی بود و طی آن بارها به زندانهای مخوف رژیم شاه راه برد و سرانجام چندی پس از ایراد این گفتار به کاروان شهدای انقلاب پیوست. او در این سخنرانی پر نکته به تبیین نقش آزادگان در پیروزی و تثبیت نظام اسلامی پرداخت و جایگاه آنان را در این روند ستود. اینک با طلب علو درجات برای آن شهید گرنامه‌ای، این گفتار را در طلایع یادمان حاضر به شما تقدیم می‌کنیم.»

«نقش آزادگان در ایجاد و تثبیت نظام اسلامی» در آئینه گفتار

شهید آیت‌الله محلاتی، نماینده فقید امام در سپاه پاسداران

انقلاب اسلامی

آزادگان پیامبران انقلابند...

داخل عربستان بدنشان می‌سوخ. شلاق می‌زدند و می‌گفتند که دست از خدای محمد بردار. ولی زیر شلاق می‌گفت: الله، الله، الله، احد، احد، احد. اینها چه استقامتهایی کردند تا اسلام را رونق دادند. سمیه مادر عمار یاسر را آوردند. یک پایش را به شتری بستند و پای دیگری را به شتر دیگری و گفتند کافر شو. حاضر نشد و آنها بدنش را دو قسمت کردند.

در آن زمان اسرا تمام شکنجه‌ها را تحمل می‌کردند و جلوی یزید و یارانش، حرفهایشان را می‌زدند چون آنها اسیر تن خویش نبودند. امام حسین (ع) قافله‌ای را که با خود به کربلا آورد، شکنجه را تحمل کرده‌اید، زندان رفته‌اید، شما هم ثواب شهدا را دارید.

شما عزیزان علاوه بر اینکه ثواب شهدا را دارید، ثواب مجاهد فی سبیل‌الله و ثواب اسیر را نیز دارید. قدر خود را بدانید و در عین حال غرور هم شما را نگیرد. انسان هر قدر هم که مقامش عالی است، باید مواظب باشد که غرور او را نگیرد. البته، در روایات آمده هر کس که در راه خدا (فی سبیل‌الله) قدم بردارد، در هر قدم هفت هزار گناهی بخشیده می‌شود و هفت هزار ثواب و درجه نیکو به وی می‌دهند. حال، اگر در این راه که گام برمی‌دارد به هر کیفیتی بمیرد، جزو شهدا محسوب می‌شود. همچنین، در روایات دیگری نیز اشاره شده کسی که به جبهه برود و سرش درد بگیرد و یا جنگ نکند و در جبهه باران به بدنش ببارد، او در فردای قیامت با شهدا محشور می‌شود، چون خداوند به نیتها نظر می‌کند. کسی که به جبهه رفته و آن که شهید شده، هر دو یک نیت داشته‌اند، هر دو جانشان را در طبق اخلاص گذاشته‌اند. شما عزیزان هم همان حکم را دارید زیرا علاوه بر جهاد، اسیر هستید و شکنجه‌ها را تحمل کردید. از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند: «بالاترین جهاد نزد خدا آن است که حرفی بر اساس عدالت نزد ستمگران گفته شود.» حرفی که یک اسیر نزد عراقی‌ها می‌زد و می‌گفت الموت لصدام، باین سخنرانی من خیلی فرق دارد و اصلاً با هم قابل مقایسه نیست. آن کار به شمشیر زدن حضرت علی (ع) می‌ماند که یک شمشیر در آنجا از عبادت ثقلین بالاتر است. شما پیامبران انقلابید. شما اسرا، جانبازان و معلولان زان انقلابید.

یوسف را در چاه انداختند، لباسهایش را برای یعقوب بردند و گفتند که یوسف را برگزیده، اما چون یوسف توکلش به خدا بود، خداوند حفظش کرد. یوسف را بردند و فروختند و پولهایش را گرفتند، اما یوسف کار خودش را می‌کرد و حرف خودش را می‌زد. گرفتار عزیز مصر شد و در آنجا وی را وادار به معصیت کردند و گفتند: بیا گناه کن تا تو را آزاد کنیم. یوسف گفت: خدایا! زندان می‌روم اما گناه نمی‌کنم. چون لذت زندان رفتن برای من از گناه کردن بیشتر است.

او یک آزاد مرد بود، چون اسیر تن خود نشد. تاریکی چاه و زندان هیچ کدام او را از یاد نیابرد و دانما به خدا پناه می‌برد و از او مدد می‌جست. نتیجه‌اش چه شد؟ خداوند آن ستمگری را که عزیز مصر باشد، زیر دست یوسف قرار داد. این نتیجه پناه بردن به خدا بود. در این هنگام حضرت می‌فرماید: «صبر کنید که به دنبالش خیر است.»

این انقلاب ما نیز از کربلا درس گرفته. شما ببینید چقدر مصیبت. مگر بدون مصیبت کسی هم به جایی می‌رسد؟ پیامبر به خداوند فرمود: خدایا، تو که قدری این ستمگران و ظالمان را نایب کنی. خداوند چنین نکرد و فرمود: باید این بدنها در ریگهای بیابان سرخ شود. بلال و امثال او را شکنجه دادند. روی ریگهای

شما عزیزان علاوه بر اینکه ثواب شهدا را دارید، ثواب مجاهد فی سبیل‌الله و ثواب اسیر را نیز دارید. قدر خود را بدانید و در عین حال غرور هم شما را نگیرد. انسان هر قدر هم که مقامش عالی است، باید مواظب باشد که غرور او را نگیرد. البته، در روایات آمده هر کس که در راه خدا (فی سبیل‌الله) قدم بردارد، در هر قدم هفت هزار گناهی بخشیده می‌شود و هفت هزار ثواب و درجه نیکو به وی می‌دهند

من از زیارت شما عزیزان خیلی خوشحالم و خدا را شکر می‌کنم که موفق به زیارت شما شدم. در داخل اتومبیل، هنگام آمدن از ستاد مرکزی به این موضوع فکر می‌کردم که برای شما عزیزان از چه چیز صحبت کنم و یک حدیثی به ذهنم رسید که امام بزرگوار آن را در کتاب چهل حدیث خود نقل فرمودند. این حدیث در باب صبر است در اصول کافی. در آن حدیث درباره صبر صحبت شده ولیکن از حریت و آزادی شروع شده و در لسان حدیث امام صادق (ع) از یک دسته به عنوان آزاده مرد نام برده و من این حدیث را امروز به شما هدیه می‌کنم که ان‌شاءالله همگی مشمول این حدیث هستید. حال، چه ارتباطی بین حریت و صبر وجود دارد. بلی اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. آزاد مرد کسی است که تمام صدمات را تحمل می‌کند و کسی که حاضر شود صدمات را تحمل کند، آزاد مرد است. متن حدیث چنین است که ان‌شاءالله در فرصتهای بعدی برادرهای تعاون و مسئول اداره جلسه، این حدیث را دقیق تر می‌گیرند و ترجمه می‌کنند. امام (ع) برای عظمت اسرایی که نامشان اسیر است و آزاد مردند، می‌فرماید: «آزاد مرد در تمام حالات آزاد مرد است.» آزاد مرد آن نیست که یک جا آزاد باشد و در جای دیگر آزاد نباشد، اینچنین نیست. آزاد مرد در تمام حالاتش آزاد است، چون این آزادی مربوط به روح است نه به جسم. شیر حیوانی است که روحیه‌اش تغییر نمی‌کند، ولو آن را زنجیر کنند. روباه هم اگر چنانچه یال و گوپال شیر را داشته باشد، باز روباه است و آن هم عوض نمی‌شود. پس، نتیجه می‌گیریم که این حریت و آزادی مربوط به روح است نه به جسم. جمله دوم: «آزاد مرد را اگر با مصائب بکوبند، کمرش خم نمی‌شود و مصیبت هم کمرش را نمی‌شکند.» یک انسان آزاد، همیشه آزاد است، ولو در زندان یا اسارت باشد و یا در جنگ شکست بخورد و اگر تمام کارهایش هم سخت شود، این انسان همان‌گونه آزاد است.

امام در این روایت از یوسفی که در قرآن حالاتش ذکر شده است مثال می‌زند و می‌فرماید یوسف را گرفتند و در چاه انداختند چون او خیلی خوب بود و چون برادرها به او حسادت می‌ورزیدند، او را درون چاه انداختند و او توکلش به خدا بود، خدایی که اگر بخواهد انسان را حفظ کند، درون چاه هم حفظ می‌کند. یوسف درون چاه ماند و خداوند او را نجات داد. برادرها پس از اینکه



شما الان هم که به مملکت بازگشته‌اید مسئولیتتان زیاد است، یعنی شما برادران معلول، شهدای زنده ما هستید که زبان زنده دارید، باید هر آنچه را که دیده‌اید، واقعیت‌هایی را که دنیا آنها را می‌پسندد، از زبان خود عنوان کنید و جمهوری اسلامی از شما حمایت کند. شما نور چشمان امام و جمهوری اسلامی و مسئولان هستید.

شما در درون کشور، زبان انقلابید و باید دیگران را تشویق کنید و این درس شجاعت و شهادت را به جوانهای مملکت بیاموزید. شما

کلاس دیده‌اید، شما زندان دیده‌اید و همه مسئولانی که الان حکومت تشکیل داده‌اند، در جمهوری اسلامی هم، زندان رفته‌اند، صبر کرده‌اند برای خدا و خدا عزیزشان کرده است. حضرت امام زندان رفته‌اند. ایشان پس از اینکه مبارزات را شروع کردند، در ۱۵ خرداد امام را گرفتند و به زندان بردند. حضرت امام پس از بازگشت گفتند که ما ۴۸ ساعت مرا به جایی برده بودند که تنفس برایم مشکل بود. بعد از ۴۸ ساعت به امام گفتند که فرمایید و همچنین گفتند که ما اتاق نداشتیم و می‌خواستیم اتاق شما را آماده کنیم. حضرت امام به ایشان گفتند، نخیر شما اتاق زیاد دارید، ولی خواستید به من نشان دهید که یک چنین جایی هم دارید، اما کور خوانده‌اید. من خودم را برای شهادت آماده کرده‌ام. در تمام مدتی که حضرت امام در زندان بودند، آنها می‌آمدند و سؤال و جواب می‌کردند، ولی امام یک کلمه به آنها نگفتند. وقتی هم که از زندان بیرون آمدند، گفتند شما اشتباه کردید که مرا آزاد کردید. من همان هستم که بودم. فکر نکنید که مرا آزاد کردید و من هم دست از اهدافم برمی‌دارم. حضرت سه روز در داوودیه (جاده شمیران) بودند و بعد از سه روز، ایشان را به خانه‌ای بردند که یک روزش مردم می‌آمدند و می‌رفتند. من در این مدت خدمت امام بودم، ساواکی‌ها دور تا دور امام را گرفته بودند. شب آنجا می‌خوابیدند. امام صبح که بلند شدند گفتند شما چرا از اینجا نمی‌روید و چرا گم نمی‌شوید؟ امام هم خبر نداشتند که آنها در ۱۵ خرداد چقدر کشتار کرده بودند. امام پس از شنیدن آن خیلی ناراحت شدند و گفتند من می‌روم و در مسجد شاه می‌نشینم، مردم را جمع می‌کنم و به آنها می‌گویم که شما مردم را کشتید. امام را چند ماهی نگه داشتند و آوردند قم و امام گفتند من همانم، هیچ فرقی نکرده‌ام، حرفم را می‌زنم. مگر زندان، آزادی را از آزادمرد می‌گیرد؟ زندان انسان را اسیر می‌کند، اما دلیل نمی‌کند. قانون کاپیتولاسیون را می‌خواستند به مجلس آن زمان بیاورند و تصویب کنند. امام علیه آمریکا، علیه شاه و علیه اسرائیل، تندترین سخنرانیها را ایراد کردند که همه شنیدند و سپس امام را تبعید کردند. امام با تبعید روحیه‌شان عوض نشد.

مرحوم حاج‌آقا مصطفی را تبعید کردند. من، به اتفاق حاج آقا مصطفی در زندان بودم. ایشان در سلول روبرو بود. گاهی نیز به عمومی می‌آمدیم. به من می‌گفت که مرا می‌خواهند ببرند. ایشان را از زندان بردند، یک روز قم بود و بعد نزد امام بردند. وقتی که نزد امام رفت به ایشان گفتند: خودت آمده‌ای یا آوردندت؟ اگر خودت آمده‌ای الان برت می‌گردانم. در جواب گفت که مرا آورده‌اند. حاج احمد آقا را از مرز گرفتند و به زندان قزل قلعه آوردند و امام فرمودند این خیلی خوب است، چون ایشان پخته می‌شود.

آقای هاشمی را در ماه رمضان به بهانه کتاب سرگذشت فلسطین به شدت زدند. در حقیقت می‌خواستند با این کار شخصیت ایشان را بکوبند. گلولی ایشان را گرفته بودند که آب در حلقشان بریزند و روزه ایشان را باطل کنند. شما نمی‌دانید اینها چقدر

شکنجه شدند. بعد هم خواستند ایشان را بکشند که خواست خدا نبود.

آیت الله خامنه‌ای را می‌دانید چند دفعه به زندان رفته‌اند؟ می‌دانید چقدر شلاق خورده‌اند؟ بعد هم خواستند ایشان را شهید کنند که الان شهید زنده‌اند، مسئولان مملکتی اینها هستند.

آیت الله مهدوی را از دار به صورت وارونه آویختند و ساعتها بالای دار بودند و شلاقشان می‌زدند. همه اینها برای خدا صبر کردند. امام برای خدا صبر کردند، یاران امام برای خدا صبر کردند، آن وقت این عزت امروز نصیب امام و جمهوری اسلامی شده است. همه اینها برای خدا بوده نه برای ریاست. امام همیشه می‌فرماید کارها را خودتان انجام دهید. همان اول هم که امام آمدند، فرمودند: روحانیون اصلاً حکومت نمی‌خواهند. البته، مجلس را بگیرند، برای اینکه قانون نویسی است و روحانیون به قوانین اسلام آشنا هستند و قوانین را طبق موازین اسلام وضع کنند. کاندیدای ماشه‌بندی بودند که امام اجازه نفرمودند. بعد از جریاناتی امام به ناچار قبول کردند که روحانی نیز در حکومت باشد. امام فرمودند برای اینکه فکر نکنند ما می‌کنیم حکومت بکنیم حکومت را به آنها بدهید، فقط ما کمکشان می‌کنیم، انسان الهی که به دنبال حکومت نیست، نه زندانش و نه هیچ‌کدام، همگی برای خداست. اگر شما هم روزی اخلاصتان را از دست بدهید ضرر کرده‌اید. این شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها را همه به خاطر خدا تحمل کردند که الان این جمهوری اسلامی تشکیل شده است. همین طور که جوانهای ما به جبهه می‌روند و در آنجا شهید می‌شوند، همه دنیا را عاجز کرده است. آدم نمونه‌هایی را می‌بیند که من وقتی می‌بینم و می‌خوانم از خودم

یک تذکر دینی و اخلاقی هم به شما می‌دهم که ملت ایران از شما برادرها همانند طلبه‌ها توقع دینی زیادی دارد. شما باید وظایف دینی خود را خوب انجام دهید، یعنی غیر از اینکه زبانی از اسلام دفاع می‌کنید، در عمل نیز همچون یک مجاهد فی سبیل الله باشید. نمازتان را اول وقت بخوانید و در توسلات و دعاها شرکت کنید و نگذارید این همه ثوابی که جمع کرده‌اید، خدای ناکرده با یک گناه از بین برود

خجالت می‌کشم. در منطقه شمال غرب گروهانی اسیر عراقیها شد و مهماتشان در حال اتمام بود. فرمانده این گروهان یک طلبه بود. ایشان وقتی که دید مهمات به اندازه دو نفر موجود

است به کلیه گروهان دستور عقب نشینی داد و گفت من به اتفاق یکی از برادرها می‌انیم و شما عقب نشینی کنید. بقیه در حال عقب نشینی، بدون اسلحه و مهمات، با دمکرات‌ها درگیر می‌شوند و با کمک سرنیزه عده‌ای را هلاک می‌کنند و جمعی را نیز به اسارت می‌برند و فرمانده گروهان به اتفاق هم‌رزم خویش به درجه رفیع شهادت نائل می‌شوند. اینها همه نمونه هستند که الان عزت ما به دست اینهاست.

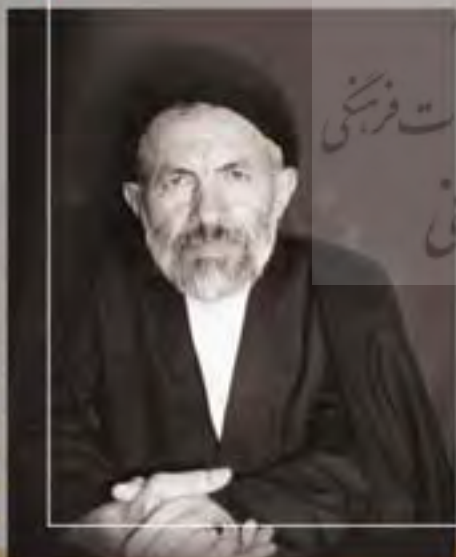
باید استقامت کرد. این آزاد مردان که حرفشان را می‌زنند، هر جا که باشند صدایشان بلند است. پیش ببرند یا نبرند، مقصود اعلام کلمه «حق» است و خداوند وعده کرده که شما حق را بگویید، خدا از شما پشتیبانی می‌کند. شما خیلی صبر و تحمل کردید و من این مقام معنوی را به شما تبریک می‌گویم. این دنیا روزی تمام می‌شود و آنچه مهم است آن مقامهای معنوی است که برای قیامت و آخرت انسان می‌ماند. ما امروز افتخارمان به خانواده‌های معظم شهداست، افتخارمان به اسراست، افتخارمان به جنگجویانمان است، اینهایی که صدمات ظاهری را تحمل می‌کنند برای خاطر خدا. شما عزیزان در قلب ما جای دارید و ما همه وظیفه داریم که خدمتگزار شما باشیم و امام هم شما را دوست دارند. شما تا وقتی زنده‌اید باید خودتان را وقف اسلام کنید. برادر اسیری نامه نوشته بود که از امام سؤال کنید ما تا چه حد باید صبر کنیم؟ آیا صبر در موارد خاص هم واجب است؟ من در حین سفری ضمن گزارشها، این مطلب را به حضرت امام عرض کردم و امام باطناً خیلی ناراحت شدند. البته بعداً از عنوان کردن این موضوع ناراحت و پشیمان شدم و امام در جواب فرمودند: انسان باید تمام اینها را برای خدا تحمل کند و صبر داشته باشد. یک تذکر دینی و اخلاقی هم به شما می‌دهم که ملت ایران از شما برادرها همانند طلبه‌ها توقع دینی زیادی دارد. شما باید وظایف دینی خود را خوب انجام دهید، یعنی غیر از اینکه زبانی از اسلام دفاع می‌کنید، در عمل نیز همچون یک مجاهد فی سبیل الله باشید. نمازتان را اول وقت بخوانید و در توسلات و دعاها شرکت کنید و نگذارید این همه ثوابی که جمع کرده‌اید، خدای ناکرده با یک گناه از بین برود.

امام در کتاب چهل حدیث فرمودند: «آدمی که در پیشگاه خدا مقرب است، مردم با نظر قداست به او نگاه می‌کنند.» خیلی باید مواظب خودش باشد. شما امامی دارید که استقامت را باید از ایشان بیاموزید. شما امامی دارید که وقتی از زندان بیرون آمدند، حرفشان را زدند، در تبعید حرفشان را زدند. شاه رفت با صدام ساخت، به امام گفتند اگر می‌خواهی در نجف بمانی، باید حرف زنی. امام فرمودند من می‌روم و گذرنامه خود را طلب کردند که ویزا کنند و خواستند که گذرنامه ویزا شود تا فوراً از آنجا بروند. گذرنامه به مقصد کویت ویزا شد و امام قصد عزیمت به کویت را داشتند. کویت به محض اینکه امام را شناخت، ایشان را از مرز راه نداد. امام فرمودند بروید هر جا که گذرنامه را ویزا کردند من به آنجا می‌روم. سفارت فرانسه در بغداد امام را شناخت و گذرنامه ایشان را ویزا کرد و امام فوراً به طرف پاریس عزیمت فرمودند. بعد از اینکه پاریس امام را شناخت، از کاخ الیزه تماس گرفتند که شما می‌توانید سه ماه در اینجا بمانید، به شرط اینکه اعلامیه ندهید. امام فرمودند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم، ولی حرفم را می‌زنم. این همان چیزهایی است که شما از امام یاد گرفتید. ما از امام عزیز نقل می‌کنیم. ان‌شاء الله خدا به همگی شما توفیق دهد و موفق باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله

یاد کردی از سید آزادگان
مرحوم حجت الاسلام والمسلمین
سید علی اکبر ابوترابی

تندیس خالصی و مقارنت



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بیابانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با حجت الاسلام ابوترابی پس از آزادی از اسارت

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را شکر می‌کنیم، دیروز وقتی این خبر بسیار خوشحال کننده را دادند که شما آمده‌اید، برای من یک مژده بود، خیلی وقت است که شما را ندیده‌ایم؛ حدوداً ده سال می‌شود. از آن سالها تاکنون، محاسنستان سفید شده است. ما همیشه شما را دوست داشته‌ایم و خاطرات با شما را فراموش نمی‌کنیم؛ چه قبل از انقلاب در مشهد و چه بعد در تهران و سپس در همین اهواز در آن تشکیلاتی که مرحوم شهید چمران به وجود آورده بود. گویی همین دیروز بود که ایشان با عده‌ای آن جا آمده و بیرون ساختمان پای پله‌ها با قیابانسته بودند و در میان برویچه‌ها حضور داشتند و سپس به کوههای الله اکبر رفتند. من همان وقت در دلم گفتم خوش به حال این جوان؛ همیشه در راه جهاد و شهادت است. ایشان که رفتند، چند هفته‌ای نگذشت که خبر شهادتشان آمد. گفتند آقای ابوترابی با عده‌ای برای شناسایی رفتند؛ سپس دشمن حمله کرده و همه آنها را شهید کرده است. با شنیدن این خبر، غصه خوردیم. الحمدلله آنچه که شما گذرانید، فضیلتش کمتر از شهادت نیست. خدا را شکر می‌کنیم که امتحان خیلی خوبی دادید. به نظر من، کسی مثل شما که این همه توفیق الهی شامل حالش شده، حقیقتاً خیلی باید خدا را شاکر باشد. شما در همه مراحل سختی صبر کردید، خدا را در نظر داشتید، راهتان را خوب شناختید و درست حرکت کردید.

من می‌دانم در این دوران دهساله اسارت، که شما ملجا این جوانان بودید و به شما مراجعه می‌کردند، به شما چه گذشته است. زندان این گونه است. البته محیط اسارت، با محیط زندان خیلی فرق دارد، قاعدتاً بدتر از زندان است. زندانیان کسانی هستند که مردن زندانی برایشان اصلاً اهمیتی ندارد. آن وقتها ما که در زندان بودیم، زندانیان مأمور بود

که نگذار ما بمیریم. اگر هم می‌خواستیم بمیریم، او نمی‌گذاشت! این، برایش وظیفه بود. اما در محیط اسارت، این طور نیست، چنانچه واقعه مختصری اتفاق بیفتد، ممکن است با تیر بزنند و بکشند. آن وقت در چنین محیطی، این جوانان در سطوح مختلف فکری و روحیه‌ای، دایم جایی می‌خواهند که به آن پناه ببرند. آقای ابوترابی، همان کسی بوده که همه به او پناه می‌بردند. واقعاً از درون به انسان خیلی سخت می‌گذرد و خیلی کاهیده می‌شود؛ چون کسی که همه به او پناه می‌برند، دلش می‌خواهد که او هم به جایی پناه ببرد. البته آن کسی که اهل تقوا و توجه به خدا باشد، به خدا پناه می‌برد و خدا را پیدا می‌کند، لیکن خیلی سخت است.

من در همین چندروزه، خیلی به ایشان فکر می‌کردم، به خصوص این نکته برایم مطرح بود که ایشان واقعاً در این مدت چه می‌کرده است. آدم وقتی این جوانان را می‌بیند که با چه بی‌تابی این مدت را گذرانند و به ایشان مراجعه کردند و ایشان هم نرم و ملایم و دلنشین برخورد کرده و هر کسی را به فراخور حال خودش جواب داده و همه را به جای خود نشانده و ملاحظه‌شان را کرده است، متوجه می‌شود که بر چنین انسان مسئولی چه گذشته است. اگر بخوایم تشبیه ناقصی بکنیم، باید بگوییم که بلا تشبیه مثل حضرت زینب (سلام الله علیها) رفتار کرده است. در دوران اسارت، آن بزرگوار واقعاً همین طور بوده است؛ یعنی رکنی بوده که همه به او پناه می‌بردند؛ خیلی سخت بوده است. الحمدلله شما این سختیها را تحمل کردید و خدا را شکر که پروردگار متعال تفضل کرد و با جسم و روح و فکر سالم برگشتید، تا ان شاء الله در بقیه مدت عمرتان که امیدواریم خیلی هم با برکت و طولانی باشد در خدمت اسلام و کشورتان باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



دکتر غلامعلی حداد عادل

آزاده در اسارت و آزادی

ابوترابی با قامتی بلند و قدمهای استوار، چهره روشن و نماد درخشان آزادی بود. شرکت در جنگ برای دفاع از این وطن و تحمل ده سال اسارت همراه با سرفرازی و مظلومیت، تصویر گویایی است که از حجت الاسلام والمسلمین ابوترابی در ذهن همه ایرانیان نقش بسته است. او افتخار روحانیت انقلابی ایران بود. دیندار و باتقوا، مؤمن و خدا ترس، ساکت و بی‌ادعایی، اعتنا به دنیا و عطاوین و مقامات ظاهری آن و مصمم و سختکوش در مبارزه با ظلم و دفاع از حق و عدالت. اما اینها همه عناصر شخصیت این سید مظلوم نیست. در شخصیت به ظاهر ساده، اما در واقع عمیق و سرشار از راز و رمز، او، عناصر دیگری نیز وجود دارند که باید گزارش آنها را از زبان قلم کسانی شنید که با او هم‌زم و هم‌بند بوده‌اند. ابوترابی در سالهای اسارت، امیدبخش دل‌های زمیندگانی بود که در دفاع مقدس ملت ما به اسارت دشمن در آمدند. او تکیه‌گاه و پشتیبان جمع پریشان آزدگانی بود که در پنجه دشمن غدار اسیر شده بودند. پس از آزادی از اسارت هم، سید آزدگان جنگ تحمیلی بود و پشتوانه قدرت و شرف و سربلندی آنان. سیدعلی اکبر ابوترابی، هم در اسارت آزاده بود و هم در آزادی. او هم

از بوته آزمایشهای سالیهای جهاد و اسارت، سربلند بیرون آمد و هم از بوته آزمایش سخت تر سالیهای رهایی از اسارت و زندان. بسیار دیده‌ایم کسانی را که در آزمایش اول، یعنی در جهاد اصغر موفق بوده‌اند، اما در آزمایش دوم که همان جهاد اکبر است، شکست خورده‌اند. وقتی ابوترابی همراه دیگر آزدگان سرفراز به مین بازگشت، همه‌جا با استقبال و احترام روبرو شد و به سرعت مشهور خاص و عام گردید. عناوینی چون نماینده ولی فقیه در امور آزدگان و نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در کنار نام او قرار گرفت. اما ابوترابی عوض نشد. او پیوسته همان روحانی ساکت بی‌ادعایی است. بی‌اعتنای به چرب و شیرین دنیا باقی ماند و جز به خدا و تلاش برای آسایش و کمال خلق خدا نیندیشید. به درختان لاغر و کم و شاخ و برگ کوی می‌مانست که با ریشه‌هایی عمیق در دل خاک خشک بیابان و با مختصری باران زنده می‌مانند و مقاومت می‌کنند و طوفانهای مهیب را از سر می‌گذرانند و پا برجا می‌مانند. او پیوسته، عمامه سیاه خود را که یادگار اجاده به خون غلتیده مظلوم بود، چه در کسوت روحانیت و چه در لباس رزم، بر سر داشت و بدان مباحث می‌کرد.

رتال جامع علوم انسانی

نوشتن درباره ابوترابی، آسان نیست. کسانی هستند که شاید حماسه‌ها خلق کردند و فداکاریها کردند، اما امروز که آنها را می‌بینیم، از آن حضور و خلوص و خضوع و تواضع و حالت گذشته متأسفانه، در آنان اثری نیست. نمی‌خواهم بگویم تا به جایی رسیدند خود را کم کردند، بلکه خوش بینانه می‌گویم که حالت سابق را حفظ نکردند.

جناب ابوترابی دوران بسیار سختی را پشت سرگذاشت؛ دورانی که تحمل آن برای انسانهای عادی هم بسیار سخت است، چه رسد به فردی با آن جثه ضعیف که حتماً غیر قابل تحمل خواهد بود مگر آن که آدمی، اعتقاد عمیق و راسخ به روز واپسین داشته و از حالات عرفانی و معنوی متعالی برخوردار باشد که او چنین بود. یادم هست شبی در اتاق عملیات بودیم و دکتر، طرح عملیات را برای فرماندهانش تشریح می‌کردند و حاج آقا ابوترابی هم حضور داشتند. در آن شب، دکتر فعالیت‌های سیاسی ایشان را برای جمع تشریح کردند. من احساس می‌کنم آنچه که برای دکتر مهم‌تر بود، خلوص چنین فردی با آن سابقه بود. فردی که بدون هیچ خودنمایی و زیاده‌خواهی، مثل یک رزمنده عادی، لباس رزم به تن کرده بود و مثل سایرین می‌جنگید و دلش نمی‌خواست کسی او را بشناسد. ما هم در ابتدا نمی‌دانستیم ایشان

کیست. در آنجا مدرسه‌ای بود که رزمندگانی که از قزوین می‌آمدند، همه با لباس معمولی بسیجی به آنجا می‌رفتند. کسی که با لباس روحانیت می‌آمد، طبعاً در میان جمع، شاخص می‌شد و ما کم‌کم بی‌بردیم که ایشان انسان بسیار بزرگی است.

دکتر چمران نیز یکی از اسوه‌های خلوص بود و به اعتقاد من از همین روه، ارتباطی معنوی بین آن دو ایجاد شده و خلوص ابوترابی، چمران را به خود جذب کرده بود. در آن زمان می‌خواستیم یکی از موقعیتهای دشمن را در تهیه‌های الله اکبر شناسایی کنیم. حاج آقا شناسایی یکی از موقعیتهای خطیر را پذیرفتند و همراه دو سه نفر دیگر رفتند. راهی بسیار سخت و صعب العبور بود. حاج آقا وارد تپه‌ها شدند و سپس در محاصره دشمن گرفتار آمدند. حاج آقا ابوترابی انسانی چند بعدی بودند. ایشان از یک سو روحانی و از سوی دیگر رزمنده بودند و برنامه‌ریزی و هدایت فکری رزمنده‌ها را با نبوغ خاصی انجام می‌دادند. از سوی دیگر، در اسارت با مدیریت خاص خود، خطرات بسیاری را برای اسارتی عزیز ما به جان خریدند. پس از اسارت ایشان، همه تصور می‌کردند که شهید شده‌اند. از جمله شهید چمران که مرتبه‌ای خواندنی برای ایشان نوشتند.



مهندس مهدی چمران

آمیزه خلوص و نبوغ...